

## آیه نور در تفسیر حضرت بهاء الله

### مهرنوش فیروزمندی

یکی از آیه‌های قرآن کریم که بیشترین نگاه‌ها را متوجه خود ساخته و تحلیل‌ها و برداشت‌های مختلفی را پیش روی مفسران و شارحان قرآن قرار داده است، آیه نور است که به جهت اهمّیت، نام سوره نور نیز از آن گرفته شده است:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاةٍ الزُّجَاجِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.» (آیه ۳۵ از سوره نور)

مضمون: (خدا، نور آسمان‌ها و زمین است، مثل نور الهی همچون مشکاتی است که در آن چراغی پرفروغ باشد و آن چراغ در میان حبابی بلورین قرار داشته باشد، که آن حباب همچون ستاره‌ای درّی و درخشان است، این چراغ، از درخت پربرکت زیتون برافروخته می‌شود که نه شرقی و نه غربی است؛ آن روغن چنان شفاف و زلال است، که نزدیک است هنوز به آتش نرسیده، شعله‌ور گردد. نوری است بر فراز نور دیگر، و خدا هر کس را که بخواهد به نور خویش هدایت خواهد کرد، و خدا این‌گونه برای مردم مثل می‌آورد، و خدا به هر چیزی علیم و آگاه است.)

نور، عبارت است از روشنی و روشنایی در مقابل تیرگی و تاریکی، و در اصطلاح به دو معنی آمده است:

۱. نور، عبارت است از آن چه به ذات خویش روشن و آشکار و روشنی بخش غیر است.
  ۲. در مرتبه دوم، نور عبارت از چیزی است که به واسطه آن، اجسام دیگر آشکار و قابل رؤیت می شود و به واسطه آن ابصار حاصل می گردد؛ مانند نور خورشید و ماه و چراغ.
- در نتیجه، حواس ما نیز نور نامیده می شود، چون اشیاء را درک می کنند. هم چنین قوای باطن ما چون عقل نور می باشند؛ زیرا معقولات را ظاهر می سازند و قادر به درک اسرار و حقایق اشیاء می باشند.
- مشکات در اصل به معنی چراغدان و محل کوچکی است که در دیوار ایجاد می کردند و چراغ های معمول را برای محفوظ ماندن از مزاحمت باد و طوفان در آن می نهادند و گاه از داخل اتاق طاقچه کوچکی درست می کردند و طرفی را که در بیرون اتاق و مشرف به حیاط منزل بود با شیشه ای می پوشاندند تا هم اتاق روشن شود و هم صحن حیاط، و در ضمن از باد و طوفان نیز مصون بماند و نیز به محفظه های شیشه ای که به صورت مکعب مستطیلی می ساختند و دری داشت و در بالای آن روزنه ای برای خروج هوا و چراغ را در آن می نهادند گفته شده است.
- مصباح: به چراغ و چیزی پر نور گفته می شود.
- زجاجه: زجاج به معنای آبگینه، بلور و شیشه است. منظور از زجاجه در این جا، حبیبی شیشه ای است که به قندیل معروف است.
- کوکب دُری: ستاره پر نوری است که در آسمان، چند عدد انگشت شمار از آن دیده می شود.
- شجره مبارکه: درخت زیتون را بدان سبب مبارک می نامند که منافع آن فراوان است؛ زیرا از روغن آن برای روشن کردن چراغ استفاده می شود و چوب آن برای سوخت و خاکستر آن برای شستن ابریشم مورد استفاده قرار می گیرد.

زیت: روغنی است که از زیتون می‌گیرند.

نور علی نور: نوری که در کمال تلمع و درخشش باشد؛ یعنی نور عظیم.

## شان نزول

در تفاسیر شیعه شان نزولی برای این آیه ذکر نشده است، ولی در برخی از تفاسیر اهل سنت این چنین گفته شده است: یهود به محضر مبارک رسول خدا (ص) وارد شدند و از کیفیت نور الهی سؤال کردند و گفتند: نور خدا چگونه از آسمان‌ها عبور خواهد کرد؟ این‌گونه بود که آیه نور بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد. (تفسیر طبری، ج ۱۸، ص ۱۰۶)

## اهمیت آیه نور

این آیه کریمه از نظر تفسیر، یکی از زیباترین و غامض‌ترین آیات قرآن کریم است. برخی از صاحب‌نظران، این آیه را زبده‌ترین آیه در قرآن برشمرده‌اند چرا که در این آیه، خداوند خود را نور آسمان‌ها و زمین توصیف می‌نماید و همین اطلاق جای بحث‌های متعددی را پیش روی قرار می‌دهد. اهمیت این آیه تا بدان پایه است، که حکیم بزرگی چون صدرالمتألهین می‌گوید: «سزاوار است آدمی تمام عمر خود را در فهم و کشف اسرار این آیه صرف کند». (تفسیر قرآن کریم، ج ۴، ص ۳۴۵)

## تفسیر حضرت بهاء الله

تفاسیر و تأویل متعددی بر این آیه نوشته شد ولی به فرموده حضرت بهاء الله هیچ‌کدام پرده از روی آن رموز نگشود: «ما سبقها احد فی الملک و ما کشف قناعها عن وجه احد من الخلق و ما ادركها العارفون». (تفسیر آیه نور، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۵۳)

تا این که حضرت بهاء الله به فضل خود و به افتخار میرزا آقا رکاب ساز شیرازی و در جواب سؤال وی، لوحی نازل فرمودند و به وضوح این آیه را تفسیر نمودند. جناب میرزا آقا رکاب ساز شیرازی از افرادی بود که پس از استماع بیانات حضرت اعلی در مسجد وکیل به شرف ایمان فائز گردید. در عراق به حضور حضرت بهاء الله رسید و در دو مورد حروف مقطعه قرآن و آیه نور سؤال کرد. در جواب وی، حضرت بهاء الله لوحی به افتخارش نازل فرمودند. این لوح در بغداد و بعد از مراجعت حضرت بهاء الله از کوه های سلیمانیه نازل شده است و بسیار مفصل (حدوداً ۷۵۰ سطر) و کلاً به زبان عربی می باشد. حضرت ولی امر الله این لوح را تحت دو عنوان (لوح آیه نور) و (لوح تفسیر حروف مقطعه قرآن) ثبت فرموده اند و جناب اشراق خاوری آن را در مائده آسمانی، جلد ۴ در صفحات ۴۹ تا ۸۶ درج کرده اند.

قصد بر این است که در این مقاله، قسمتی از تفسیر حضرت بهاء الله که در ارتباط با آیه نور می باشد شرح و بررسی گردد ولی قبل از آن لازم است جهت آشنایی با مفهوم نور، با گذری هر چند کوتاه، سابقه تاریخی آن را در تعدادی از ادیان مروری نماییم.<sup>(۱)</sup> در طی این سفر متوجه خواهیم شد که این مفهوم از کجا ریشه می گیرد و سرانجام ما را به کجا رهنمون می گردد. آیا این نور می تواند بشارتی به ظهور موعود باشد، همان گونه که قرآن مشحون از این بشارات است؟

لازم به ذکر می باشد که در این سیر تاریخی آنچه در بیان نور مورد نظر ماست، نوری ضعیف و کم نور نیست بلکه آن گونه نور درخشانی است که از منبعی پر فروغ و منور ساطع و لامع می گردد و در بر گیرنده جلال و شکوه است.

### ادیان پیش زرتشتی

در عصر ناشناخته ای که اجداد ایرانیان هنوز با اقوام هندی متحد بودند، خدایی را از

سرشت نور می پرستیدند. گرچه این خدا بعدها با تقسیم آریایی‌ها به دو قوم هندی و ایرانی به ترتیب با نام‌های میترا (Mitra) و میثرا (Mithra) به معنای عهد، پیمان، فروغ و روشنایی موسوم می‌گردد ولی آن‌چنان دارای خصوصیات یکسانی است که نمی‌توان آنها را از یکدیگر متمایز کرد. این خدا یعنی میترا، خدای نور است که با آسمان‌ها آمیخته گشته. خدایی که حافظ حقیقت و در ستیز با گناه و معصیت می‌باشد.

قبایل ایرانی هرگز دست از پرستش میترا به عنوان قادر دنیا برنداشتند تا روزی که به اسلام گرویدند. به تدریج خورشید در برگیرنده مفهوم نور شد و در معنای معادل آن مورد استفاده قرار گرفت و به صورت پرستش خورشید مرسوم گردید.

در فرهنگ الکترونیکی آریا در ذیل کلمه میترا این‌گونه می‌خوانیم:

«سنت پرستش خورشید به دوران‌های بسیار کهن بر می‌گردد. تقدس خورشید در اقوام متعددی رواج داشته و در برخی از فرهنگ‌ها، نشانه‌های این اعتقاد باقی مانده است. در بین‌النهرین (شمس یا شاماش) ایزد خورشید را می‌پرستیدند، این ایزد در دستش شیئی را نگاه می‌داشت که به تیغه اژه همانند بود و سوار بر گردونه‌اش به سوی باختر می‌راند. در مصر، خورشید، عنوان بزرگ‌ترین خدا را داشت و به نام رع (Re) مشهور بود. قوم سلت (EOL) یعنی ستاره خورشید را پرستش می‌کردند و خدای خورشید فنیقیان همانند نام ستاره خورشید در لغت قوم سلت (EL) می‌باشد. قوم اینکا دارای معبد خورشید بوده که دیوارهایش پوشیده از ورقه‌های طلا بوده و الآن در سرزمین پرو واقع است. هم‌چنین هرم خورشیدی بسیار با شکوهی از تمدن قوم ازتک در مکزیك باقی مانده است.»

هم‌چنین در اساطیر مذکور از آن دوران، فر ایزدی را می‌بینیم که با نام نور یا خوارنه (Khwareneh) نامیده می‌شود و توسط آن ایزد بر جهان تأثیر می‌گذارد. خوارنه از ریشه

اوستایی خوار به معنای درخشان می‌آید و به خورشید نیز اطلاق می‌شود. این کلمه بسی انتزاعی‌تر از تنها نور و درخشندگی است و در معنای حقیقی خود جلال و شکوه را به همراه دارد. حتّی در مفهومی بالاتر و عمیق‌تر (فضل الهی) را شامل می‌شود که پادشاه یا پیامبر را قادر به حکومت خود می‌سازد. بدین معنا که اگر این فزّه یا خوارنه از پادشاه یا پیامبر گرفته شود، سلطنت و حکومت وی منقضی می‌گردد.

مفهوم خوارنه را می‌توان در ترسیم شعاع‌ها یا هاله‌های نور در اطراف پادشاهان و ایزدان الهی در نقش‌ها و کنده‌کاری‌های به جا مانده از دوران قدیم بر روی دیوارها مشاهده کرد.

معنای ثانویّه آن بخت و اقبال نیک است و کسانی که دارنده این قوا می‌باشند، قادر به تکمیل و انجام مأموریت خویش می‌باشند.

اسطوره مشهور جمشید یکی از نمونه‌های بارز در ارتباط با مفهوم خوارنه است. جمشید، به عقیده کرسیتین سن در سنت‌های ایرانی نخستین انسان است چون ایجاد جهان با سلطنت او همراه است و اوّلین شاه و انسان به حساب می‌آید. جمشید نخستین انسانی است که پیش از زرتشت، ایزد با وی سخن می‌گوید و به واسطه همین ارتباط، فز ایزدی یا به عبارت دیگر خوارنه الهی شامل حال وی می‌گردد. بدین جهت حکومت جمشید از کامرواترین و درخشان‌ترین دوران‌های تاریخ بشر است. در ایران جم به سبب روایت فرمانروای هزار ساله‌اش بر زمین مورد تکریم بسیار است و از ویژگی‌های این فرمانروایی با فراوانی نعمت و آرامش یاد می‌شود و از اهرمنان و رفتار زشت آنان یعنی ناراستی، گرسنگی، بیماری و مرگ در این دوره نشانی نیست. در زمان فرمانروایی جم، جهان چندان از سعادت برخوردار است که جم به ناچار زمین را در سه مرحله گسترش می‌دهد و به گونه‌ای است که زمین در پایان فرمانروایی هزار ساله او، دو برابر وسعت آغاز فرمانروایی اوست. بدین سان همه فرمانروایان بر او رشک

می‌برند. حتی در اساطیر آمده است که جمشید به دیوان و پریان خود فرمان می‌دهد تا تختی مرصع از جواهر برای او بسازند سپس به آن تکیه می‌زند و دستور می‌دهد تا او را به آسمان ببرند و در این هنگام مانند خورشید با تالوثی خیره‌کننده در وسط آسمان می‌درخشد. همین درخشندگی جم و برخی دیگر از خصوصیات اسطوره جمشید باعث شده است که در رمزگشایی اسطوره‌ای، جم را نماد خورشید و تابستان بدانند. (نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌های ایرانیان، ص ۲۹۰)

خود واژه جمشید از دو بخش جم و شید تشکیل شده است. بخش اول جمشید «جم» است که در زبان پهلوی یم (Jam, Yam) خوانده می‌شود و در اوستا و در ریگ ودا، یمه (Yama) آمده است. از آن جا که یمه (Yame) در اوستا به معنی (همزاد) نیز آمده، آن را به معنی همزاد نور و درخشندگی گرفته‌اند (ابراهیم پورداود: یشت‌ها، ص ۱۸۱) اما بخش دوم جمشید «شید» است که در اوستا همان خشته (Xsheata) صفت مشهور و مهم جمشید است به معنی «روشن» و درخشان. (نقد ادبی، ص ۱۷۴)

اما پس از آن جمشید دچار خودبینی می‌شود و به خدمات و هنرهای خود مغرور می‌گردد و ادعای خدایی می‌کند و در پی آن فزۀ ایزدی از او جدا شده و شایستگی ولایت و رهبری مردم از او سلب می‌شود. کشور دچار تفرقه و پراکندگی گشته و از هر شهری علم طغیانی بر می‌خیزد. سرداران جمشید که ایران را بی‌شاه می‌بینند، به جستجوی پادشاهی بر می‌خیزند، سلطنت جمشید افول می‌نماید و نابود می‌گردد.

## آیین زرتشتی

«اسطوره اصلی آفرینش که در متون اولیۀ زرتشتی می‌یابیم از اهریمن سخن می‌گوید که در ظلمات نشسته بود و از اورمزد آگاهی نداشت. (اهورامزدا به بالاترین مرتبه عبادت در آیین زرتشت اطلاق می‌شود. واژه اهور به معنی نور و

مزد به معنی حکمت و عقل آمده است؛ بنا بر این اهورامزدا به معنای خدای نور یا خدای عقل است. سپس نخستین نشانه‌های اورمزد را در دوردست می‌بیند. نخستین نشانه‌هایی که به چشم او می‌آید نور است، نوری که به تدریج فزونی می‌گیرد. این اورمزد است، هستی ملکوتی، منشاء کل خیر؛ وجودی از نور. (موژان مؤمن: مفهوم نور در ادیان ایرانی)

این نور باشکوه، همان فرّه ایزدی یا خوارنه‌ای است که مختصراً به آن اشاره رفت و حال در دیانت زرتشتی با همان مفهوم از اهورامزدا ساطع گشته تا آفریدگان را به سعادت و خیر رهنمون گردد. این نور ابتدا در زرتشت متبلور می‌گردد و سپس به پادشاهان هخامنشی سلطنت اعطا می‌نماید.

«در زبان پهلوی برای نور کلمه خوار (Khwar) و خواره (Khwarreh) را به کار می‌بردند که به همان معنی و مفهوم بود. اعتقاد بر این بود که تا وقتی شاهان ساسانی دارای این نور الهی هستند بخت با آنان همراه است. کلمه مذکور در فارسی باستان به شکل‌های مختلف ظاهر شد: خوره (Khurrih) یا خاژه (Kharoh) به معنی روشنایی یا نور الهی و فار (Farr) که معنی نور، تابش و درخشندگی می‌داد و فرّه (Farreh) که به معنی شکوه و جلال و مجد بود.» (مفهوم نور در ادیان ایرانی)

پرستش و حرمت ایزد میترا تا دیانت زرتشت ادامه یافت ولی این بار نه در جایگاه ایزد متعال، بلکه در مرتبه یکی از ایزدان آفریده شده اهورامزدا. اهورامزدا، میترا را با عظمتی معادل خود آفرید تا خواسته‌های خود را به واسطه وی در روی زمین به انجام رساند و از آفرینش او پاسداری کند. اورمزد در نور مطلق و ابدی است و اهریمن در تاریکی مطلق و میترا جایگاهی بین آن دو دارد. در اوستا میترا نبوغ نور آسمانی است. قبل از طلوع آفتاب در قلّه صخره‌ای از کوه‌ها ظاهر می‌شود و در طول روز با چهار اسب سفید خود که ازباهش را به دنبال می‌کشد از پهنه آسمان عبور می‌کند و هنگامی که شب



فرا می‌رسد، سطح زمین را با نور ماه‌وش خود روشنایی می‌بخشد. همیشه بیدار و هشیار است. با صد گوش و صد چشم همیشه ناظر جهان است. همه چیز را می‌بیند، می‌شنود و می‌فهمد. هیچ‌کس نمی‌تواند او را فریب دهد. خدای حقیقت و راستی است. خوشبختی و نعمت را بر جهان می‌افکند و آفریدگان را از اهریمن حفظ می‌کند.

بعدها میترا تبدیل به مهر می‌شود که باز هم خدای خورشید و نور است و جشن مهرگان به جهت تکریم و ستایش ایزد میترا جشن گرفته می‌شود. به دلیل اهمّیت خاصّ مهر در ایران باستان، مجموعه‌ای از سرودهای مخصوص ستایش مهر سروده شد و یکی از یشت‌ها به نام مهریشت نام گرفت که مخصوص ستایش و تکریم مهر است.

«او نخستین خدای مافوق‌الطبیعه است که پیشاپیش خورشید نامیرای تیز اسب از این سر به آن سر هرا (البرز) می‌رسد ... نخستین خدایی است که قلّه‌های زیبای زرگون را فرا می‌گیرد و از آن‌جا این نیرومندترین (خدایان) بر سراسر سرزمینی که ایرانیان در آن جایگزین هستند، نظارت دارد.» (یشت دهم)

آیین پرستش مهر (میترائیسم)، در همان دوران باستان، از ایران به آسیای صغیر و بابل رفت و سپس توسط رومیان به اروپا راه یافت و در آن‌جا گسترش یافت و در آیین مسیحیت آمیخت و بسیاری از مراسم خود را به مسیحیت منتقل کرد.

این نکته در خور توجه است که مفهوم نور در تمام ادیان علاوه بر معنای متافیزیکی، سمبلی فیزیکی را نیز از خود به جا گذاشته است. در دیانت زرتشت این نور بعدها به نماد آتش به عنوان منبع و ایجادکننده این نور در آتشکده‌ها تبدیل می‌شود که بیانگر خوبی و پاکی، حیات و هم‌چنین قدرت اهورامزدا است. همان‌گونه که تمام این خصوصیات را می‌توان در آتش با صدور گرما، انرژی و از بین بردن ناپاکی‌ها ملاحظه

کرد. این نور حثی در صورت لزوم به جای دیگر منتقل می‌گردد، هیچ‌گاه خاموش نمی‌گردد.

### آیین یهودی

در سیر تاریخی خود به جایی می‌رسیم که یکی از تاریخی‌ترین رویدادهای ادیان پیش روی ما رخ می‌گشاید. این نور ما را به کوهی می‌برد که حضرت موسی در صحرا از دور آتشی را در بالای آن مشاهده می‌کند؛ وقتی نزدیک می‌شود؛ بوته‌ای شعله‌ور را می‌بیند که نمی‌سوزد ولی آتش از آن شعله می‌زند. با کمال تعجب در صدد تجسس بر می‌آید و در آن هنگام، صدایی از درون آتش او را با موسی مخاطب می‌سازد و خود را خدای وی، ابراهیم، اسحاق و یعقوب می‌نامد. سپس از او می‌خواهد تا بنی اسرائیل را نجات داده و از مصر به کنعان ببرد.

بر اساس این رخداد، نور جایگاه خاصی را در کتاب عهد قدیم به خود اختصاص می‌دهد تا آن‌جا که تفسیر کتاب مقدس یهود (hMidras) می‌پرسد: «نور از کجا خلق شد؟» و پاسخ داده می‌شود: «خداوند خود را در شالی سفید در بر گرفت و نور شکوه و جلال وی از یک سوی دنیا به سوی دیگر درخشید.» (Bereishit Rabbah ۳:۴) نمادگرایی نور حثی فراتر از آن می‌رود، ظهور الهی خودش یک ظهور نور است. «نور من ورستگاری من» (Psalm ۲۷:۱)

از طرف دیگر، نور به عنوان نمادی مثبت به گونه‌ای در کتاب عهد قدیم شایع است که رستگاری، حقیقت، عدالت، صلح و حثی خود زندگی می‌درخشند و ظهورشان با ظهور نور بیان شده است.

معنای نمادین نور به عنوان جنبه مثبت حقیقت تنها به قلمرو زبان محدود نمی‌گردد. هم‌چنین نور شمع و لامپ به عنوان ابزاری واقعی و نمادی از قداست، حرمت و

اهمیت در معبد مقدس و مناسبت‌های خاصی چون سبت و جشنواره‌های مقدس دیگر استفاده می‌گردد.

شمعدان معبد با تمام آن صنعتگری مزین و بسیار استادانه جهت روشنایی محل نیست. چه بسا در محلی گذاشته می‌شود که حتی دیده نمی‌شود، بلکه نشان از هیكلی است که نور الهی در وی حلول دارد و وجودش به مکان تقدس می‌بخشد. بعدها این مفهوم شمعدان معبد توسط یهودیان به عنوان نماد هم‌تراز وجود یهودی شکل گرفت. بدین سبب در تمام تزئینات یهودی از موزاییک‌های معابد گاليله تا زیورآلات در ظروف دخمه‌های رومی به کار گرفته شد.

به همان‌گونه شمعی که در شب‌ات ابتدا جهت روشن کردن محل برای صرف شام شب‌ات روشن می‌گشت مبدل به مفهوم عمیق‌تری از یادآوری شکوه، شادی، پیروزی و ابدیت می‌گردد تا آن‌جا که بنا بر کتاب مقدس، اگر چیزی برای خوردن در دسترس نباشد، بر فرد لازم است که در تهیه روغن برای شمع بکوشد. بدین‌گونه خود افروختن شمع نمادی از شب‌ات می‌گردد یا به عبارت دیگر (نور هفت روز) که در طاقچه مقدس زمان می‌درخشد.

حتی جشنواره حنوکا در طول نسل‌ها به شمع‌های حنوکا خلاصه می‌شود که در آن با روشن کردن هشت شمع در شمعدان حنوکا، پیروزی نور بر تاریکی جشن گرفته می‌شود. عید حنوکا یادآور پیروزی تاریخی یهودیان بر یونانیان در تصرف معبد مقدس خود در اورشلیم می‌باشد که بر پایه آن، تنها چراغ باقی مانده در معبد مقدس در زمان جنگ، در حالی که تنها برای یک روز روغن داشته، به مدت هشت روز روشن می‌ماند.

شمعی که در یادبود درگذشت روشن می‌شود گرچه با غم و اندوه آمیخته است، نمادی از روح انسان است «روح انسان شمع خداست». (Proverbs ۳:۴) و در مقابل شمعی که در مراسم عروسی توسط نزدیک‌ترین بانو به عروس روشن می‌گردد، نشان از

نورشادی و امید است.

به طور کلی، اهمّیت نور به عنوان بیان خوبی و زیبایی بررسی گردید ولی بالاتر از همه آنها درک این حقیقت است که نور به جهت درخشش وجود دارد. به عبارت دیگر، اساساً نور به این دنیا تعلق ندارد، بلکه صدوری از جوهری مختلف و جهت دیگری از واقعیت است. در یهودیت، تاریکی هیچ‌گاه اهمّیت مذهبی ندارد و هیچ نقشی بازی نمی‌کند بلکه وجود تاریکی، وجود نور را تأکید می‌کند و تأییدی است بردستیابی آن. اولین قانون خلقت جدایی و تنزیه نور از تاریکی است.

### آیین مسیحی

از کوه طور به کوه طابور می‌رویم. تجلی حضرت مسیح در کوه طابور یکی از زیباترین مفاهیم نور را در بر می‌گیرد و به عنوان یکی از بزرگ‌ترین معجزات حضرت مسیح در کتاب عهد جدید (Matthew ۱۷: ۹-۱) ذکر گردیده است.

حضرت مسیح به همراهی پیروانش به کوه طابور می‌روند. ناگهان در بالای کوه، حضرت مسیح شروع به درخشش می‌کند و نور بسیار روشنی از وی ساطع می‌گردد به گونه‌ای که حتی لباس‌هایش از فرط نور سفید می‌گردد. در این هنگام ایلیا و موسی در کنار او ظاهر می‌گردند و با او به صحبت می‌پردازند؛ سپس ندایی از آسمان او را به نام پسر مخاطب می‌سازد. بعد از اندکی این جلوه به انتها رسیده، ایلیا و موسی ناپدید می‌گردند. در حین مراجعت به پایین کوه، حضرت مسیح از پیروانش می‌خواهد تا با کسی در مورد آن چه گذشته است سخن نگویند تا زمانی که موعد آن فرا رسد.

در تعالیم مسیحی، این حادثه به عنوان لحظه‌ای محوری ذکر شده است و کوه اشاره به نقطه‌ای است که انسان به ملاقات پروردگار نائل می‌گردد و محلّ ملاقاتی است برای زندگی دنیوی و اخروی و مسیح به عنوان پلی است که این دو جهان را به

یکدیگر پیوند می دهد.

هم چنین در اهمّیت شرح این تجلّی گفته شده است که کلمۀ (Transfiguration) که به تجلّی و جلوه ترجمه گشته است. کلمه‌ای یونانی و به معنای تغییر ظاهر به گونه‌ای است که با درون همسان گردد. این توضیح مختصر گویای کامل این حقیقت است که چگونه جلال و شکوه درونی حضرت مسیح خود را در ظاهر نور نمایان می سازد.

بیان این رخداد مهم را می توان در نقاشی های مسیحی و در به تصویر کشیدن سلطنت مسیح به صورت ترسیم هاله‌ای از نور در اطراف حضرت مسیح ملاحظه کرد که البته بی ارتباط با نور خوارنه که منشاء سلطنت الهی زرتشت و پادشاهان بود، نیست.

حضرت عبدالبهاء در تعبیر این تجلّی می فرمایند:

«در خصوص مسئله جلوه مسیح و موسی و الیاس و پدر آسمانی در کوه طابور که در انجیل مذکور است، سؤال نموده بودید، این قضیه را دیده بصیرت حواریین کشف نمود لهذا سر مکنون بود و این قضیه از اکتشافات روحانیّه آنان بود و الا اگر مقصد، اکتشافات جسمانیّه باشد یعنی بصر ظاهر مشاهده آن جلوه نموده باشد، دیگران هم بسیار در آن کوه و بیابان بودند، چرا آنان مشاهده نمودند و چرا حضرت به کتمان امر فرمودند؟ این واضح و مشهود است که اکتشافات روحانیّه و جلوه ملکوتیه بود و اینست که حضرت مسیح می فرماید مستور دارید تا وقتی که پسرانسان از اموات قیام نماید یعنی تا آن که امرالله بلند شود و کلمه الله نافذ گردد و حقیقت مسیح قیام نماید.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۱۵۹ - ۱۵۸)

## آیین اسلام

نزول آیۀ نور قرآن مانند مهر تأییدی بود بر تمامی تصوّرات و ادراکات بشر از خالق خود

که قبلاً به صورت اسطوره، رمز و کنایه بیان شده بود. باری دیگر آیه نور را مرور می‌نماییم:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>(۲)</sup> (سوره ۲۴، آیه ۳۵)

در این آیه، خداوند به صراحت نور آسمان‌ها و زمین معرفی می‌گردد و هیچ اختلافی در ارائه مفاهیم این فراز بین مفسران اسلامی وجود ندارد بلکه سخن در بیان منظور و مصداق آن و چگونگی نسبت نور به خداوند است. آیا این نسبتی مجازی و از باب تشبیه است یا حقیقی و واقعی؟

۱. مجازنمایی و نماد که دیدگاه بیشتر مفسران چنین است.

۲. حقیقت‌نمایی و واقعیت که اغلب فیلسوفان و عارفان اسلامی، از این منظر به رمزگشایی در این آیه شریفه پرداخته‌اند.

در مجازنمایی، با این نگرش مواجهیم که واژه نور، کیفیتی محسوس است که می‌توان با چشم آن را مشاهده کرد و با وصف محسوس بودن نور، اطلاق آن بر ذات احدیت روا نیست، بلکه خداوند به نور تشبیه شده و از این رو خصوصیات نور را به خداوند نسبت می‌دهیم؛ مثلاً همان‌گونه که نور روشنایی‌بخش راه است، خداوند نیز روشنایی‌بخش راه انسان و سبب هدایت وی می‌باشد.

در توحید صدوق چنین آمده است: از امام علی ابن موسی الرضا (ع) تفسیر آیه الله نور السموات و الارض را پرسیدند، فرمود: «هاد، لاهل السموات، و هاد لاهل الارض». (توحید صدوق، ص ۱۵۵) یعنی خدای سبحان هدایت‌گر اهل آسمان‌ها و هدایت‌گر اهل زمین است.

یا با واژه‌هایی همچون: مدبر، منور و ناظم، به تأویل آیه پرداخته‌اند، نظیر این‌که: خدای سبحان نظام‌بخش هستی است که جهان را به «نظام احسن» آفریده است؛ یا خدای سبحان را به عنوان نوربخشی وصف نموده‌اند، که همان‌گونه که آسمان‌ها را به وجود خورشید و ماه و ستارگان منور ساخته است، زمین را به وجود پیامبران الهی و علما و دانشمندان بشری، مزین فرموده است.

و اما دیدگاه آنان که با رویکرد حقیقت‌نمایی، به رمزگشایی در آیه پرداخته‌اند، چیست؟ اینان با دیدی فلسفی و عرفانی اطلاق نور را به خداوند، به نحو حقیقت دانسته‌اند، که چکیده دیدگاه آنان چنین است: حقیقت نور عبارت است از چیزی که به ذات خویش روشن بوده و غیر خویش را هم روشنایی می‌بخشد. «الظاهر بذاته و المظهر لغيره» در این صورت مانعی نیست که نور بر ذات احدیت نیز اطلاق شود. با این بیان، نور را چنین توصیف نموده و می‌گویند: حقیقتی است بسیط که دارای مراتبی است که در مرتبه اکمل و اتم آن وجود و نور خداوند است که مطلق، ازلی، ابدی، قیوم و واجب بالذات است و سایر موجودات، مراتب دیگر آن را دارند که وجود و وجوبشان بالغیر است. نور حقیقی، خداوند است و سایر موجودات همه از جنبه عدمی خویش، ظلمت‌اند زیرا که حقیقت وجود، نور است و عدم ظلمت است و خداوند که وجود مطلق است، پس نور مطلق است و سایر موجودات ذاتاً ظلمت هستند زیرا که از جهت خودشان چیزی نیستند و تنها به ایجاد الهی موجود شده‌اند. پس همه به نور او نورند و به اظهار او ظاهرند و گر نه ظهور و بروزی نداشتند. (تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۲، ص ۵۳۲)

در ظلمت عدم همه بودیم بی‌خبر ——— نور وجود سرشهود از تو یافتیم ———  
این همه عکس می و نقش مخالف که نمود ——— یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

بدون در نظر گرفتن مجازنمایی یا حقیقت‌نمایی، تفاسیر ارائه شده را از دو دیدگاه

تصوّف و تشیع بررسی می‌کنیم.

در بیان دیدگاه عرفا که حاصل شهودات عرفانی آنها در توصیف نور و چگونگی اطلاق آن به خداوند است به نقل قول چند نمونه زیر اکتفا می‌شود:

متن زیر مضمون بیانی است از روزبهان بقلی شیرازی که نخستین حالات عرفانی را در سال‌های سه و هفت و پانزده سالگی تجربه کرد و بعدها به نابغه عرفان مشهور گشت. وی مشاهدات خود را از الوهیت این‌گونه بیان می‌نماید:

«اگر خوف از جاهلان نبود که مرا به خلق مثال‌هایی از خداوند مّتهم کنند، مقداری از آن‌چه از خدا دیده‌ام شرح می‌دادم؛ نور شکوه او، درخشش تقدّس او، جلال عظیم او... وقتی نور برق صفات الهی در چیزی متجلی شود، همه عالم خلقت و حدث تسلیم آن می‌شوند.»

عبارت مشابهی را می‌توان از دیدگاه نجم‌الدین کبری (مرگ ۱۲۲۱ م) نقل کرد:

«انوار مختلفند چنان‌چه پاره‌ای از آنها در حال صعود و برخی از آنها در حال نزولند. بنا بر این انوار صاعده، انوار قلبیه‌اند و انوار نازله، انوار عرشیه‌اند و چنان‌چه می‌دانیم وجود، حجاب میان عرش و قلب است و هرگاه پرده وجود دریده شده و از پای درآید و دری از دل به عرش الهی باز شود، جنس به سوی جنس تمایل پیدا کند و نور به سوی نور تصاعد و تنازل نماید و نور علی نور مصداق پیدا نماید.» (نور علی نور) (۲۴:۳۵)

در این هنگام در برابر تو هیكلی از نور ظهور می‌نماید که انوار بسیار از آن متولد می‌شود. آری، انوار چونان چشمه‌ای می‌درخشد و از پشت پرده نازک آن خورشید ظاهر می‌شود و گویی جنبشی آن را به پیش و پس حرکت می‌دهد.

«اما بن مایه نور درخشان پرشکوه را بیش از همه می‌توان در آثار شهاب‌الدین سهروردی (مقتول به سال ۱۱۹۱ م) یافت. در واقع خود کلمه (اشراق) چنان با



نام سهروردی درآمیخته است که او را (شیخ اشراق) می خوانند و فلسفه اش را (حکمت اشراق). این کلمه به نور باشکوه، درخشنده و پرفروغ، نوری که از خورشید ساطع و جاری می شود اشارت دارد ... در واقع، خود سهروردی در مورد این حقیقت چنان صراحت دارد که اصطلاحات نور الهی و فرشتگان و سایر افکار منعکس در آثار خود را الهام گرفته از دین زرتشتی می داند. سهروردی معتقد است که: پروردگار (نورالانوار) است و مادون او درجات مختلفی از شدت و ضعف نور هستند. پس وضعیّت هر کائنی از کائنات بسته به این است که چه اندازه به (نورالانوار) نزدیک باشد و در پی آن به چه اندازه از او منور گردد. آنچه نزدیک ترین به خدا است، نور خالص است و هر چه تیرگی بیشتر شود، نشان از مادی گرایی و دوری از حق دارد. باید دانست که فلسفه مابعدالطبیعه نور، نتیجه نظامی فلسفی که سهروردی از روی عقل و منطق به آن رسیده باشد، نبود، بلکه بر مبنای نگرش های عرفانی وی بود که بعداً آنها را بر اساس منطق تعقلی به نظام آورد ... در عبارت زیر که به عنوان نمونه می آید می توان دید که سهروردی با هستی بخشیدن به این نور درخشنده، آن را نزدیک ترین پدیده جهان مادی به ملکوت الهی تعریف می کند:

توای امیر و سرور من، ای مقدس ترین فرشته من، هستی مینوی گران بهایم ... تو که جامه ای از درخشان ترین فروغ های ایزدی بر تن داری، باشد که تو خودت را در زیباترین تجلی های بر من آشکار سازی و فروغ چهره رخسانت را نشانم دهی، میانجی ام باشی ... پرده تاریکی را از دلم کنار زنی.

اینک ادامه بحث را با مذهب تشیع که در بطن آن نیز مطالب بسیاری مربوط به موضوع مورد بررسی ما وجود دارد، پی می گیریم. از همان ابتدا امام شناسی شیعی با مفهوم نور گره خورد. در ازل قبل از این که آفریدگار، جهان هستی را خلق کند، نوری از خداوند جدا شد. این نور، (حقیقت محمدی) و (نور محمدی) بود که دو قسمت شد و در محمد و علی تبلور یافت. در ادامه سیر این نور باز هم منقسم شد و به یازده امام و فاطمه زهرا تعلق گرفت و سرانجام

کُلّ خلقت به واسطه این انوار به وجود آمد. در واقع اگر بحار الانوار محمد باقر مجلسی را مطالعه کنیم، تعداد زیادی حدیث می‌یابیم که به این نور به عنوان منشاء ازلی امامان اشاره می‌کند. برخی از آن احادیث این نور را احاطه‌کننده عرش الهی توصیف می‌کنند. در خود قرآن اشاراتی وجود ندارد که آراء مزبور را تأیید کند اما شاید بتوانیم شباهت‌هایی بین آنها و مفهوم خوار در دین زرتشتی بیابیم.»

### نهضت شیخیه

اکنون در ادامه پژوهش خود به اوایل دوره قاجار و نهضت شیخیه که از بطن مذهب تشیع برآمد، پیش می‌رویم. گرچه بنیانگذار این نهضت، شیخ احمد احسائی از نژاد عرب بود، اما نهضت مذکور در ایران پذیرش وسیعی یافت و قسمت عمده حیات شیخ احمد هم به عنوان مجتهد در ایران سپری شد. رهبر دوم نهضت شیخیه فردی ایرانی به نام سید کاظم رشتی بود.

در مهم‌ترین اثر شیخ احمد احسائی به نام شرح الزیارة الجامعة الکبيرة فراز مهمی وجود دارد در تفسیر عباراتی از دعای زیارت کبری که در آن امامان «نور او [خدا] (نورّه)» نامیده می‌شوند. این عبارات از این جهت مهم است که هم نگاهی به گذشته یعنی به تفسیر سنتی شیعه از قرآن دارد، و هم نگاهی به آینده یعنی به آیین بهائی.

شیخ احمد ضمن شکافتن درون این عبارات به تفسیر (بسم الله) از امام جعفر صادق استشهد می‌کند که در مجموعه‌های معروف حدیث شیعه نظیر الکافی فی علم الدین شیخ کلینی یافت می‌شود، او می‌نویسد:

«و فی الکافی و المعانی و التوحید و العیاشی عن الصادق (ع) فی تفسیر البسملة قال (الباء بهاء الله و السین سناء الله) و البهاء هو الضیاء و السناء هو

النور كما قال تعالى (هو الذي جعل الشمس ضياءً والقمر نوراً. يونس آية ۵) و المعروف عندهم ان النور هو الظاهر في نفسه المظهر لغيره فيشمل هذا المفهوم الضياء والسناء لأن السناء مثل الضياء ظاهر في نفسه مظهر لغيره و علماء المعرفة يشيرون بالباء الى الجبروت و بالسین الى الملكوت فالجبروت هو الضياء و الملكوت هو السناء و الجبروت ظاهر في نفسه مظهر لغيره مما هو دونه من الملكوت و الملك و كذلك السناء ايضاً فانه ظاهر في نفسه مظهر لغيره مما هو دونه كالملك و حكم بعض اجزا الملك بالنسبة الى بعض الاخر كذلك فيصدق على كل من العوالم الثلاثة و ما بينهما من البرازخ اسم التور و لاشك انها من انوارهم (ع) فهم نور التور و كل ذرة من ذرات الوجود نور من انوار الله سبحانه و ان كان فيها اشياء غواسق لا تظهر في نفسها و انما يظهرها غيرها

«...»

مضمون کوتاه: (امام جعفر صادق (ص) در شرح حروف (بسم الله) می گوید که باء اشاره به بهاء خداوند است و سین اشاره به سناء آن حضرت که هر دو به معنی نور و جلوه می باشند. نور، خود بنفسه ظاهر است و اشياء دیگر را آشکار می سازد. اهل معرفت این دو عبارت را نیز اشاره به عوالم سه گانه می دانند: جبروت، ملکوت و ملک. هر یک از این سه عالم در مقام خود منور است و در عین حال عوالم زیر را روشنایی می بخشد. شکی نیست که نور همه این عوالم مقتبس از نور چهارده معصوم است. هر ذره در خلقت نوری است از خداوند متعال و هر چه در خلق تاریکی باشد، بنفسه ظاهر نمی شود بلکه غیر او آن را ظاهر می کند...)

در فراز دیگری از همان کتاب شیخ احمد در تفسیر عبارت «و اشرق الارض بنور ربکم» و زمین به نور پروردگارتان روشن شد به مسئله بحث انگیز معادشناسی که از شگردهای خاص اوست، می پردازد و ضمن آن مفهوم (نور) را به ظهور امام غایب مرتبط می سازد: قوله عليه السلام «و اشرق الارض بنور ربکم» اقتباس من قوله تعالى

«واشرقت الارض بنور ربها.» (الزمر، آیه ۶۹) و زوی عن الصادق (ع) فی هذه الآية قال: «رب الارض امام الارض.» قيل «فاذا خرج يكون ماذا؟» قال «يستغنى الناس عن ضوء الشمس و نور القمر و يجتزون بنور الامام.» مضمون: امام جعفر صادق در باره آیه ۶۹ از سورة الزمر گفت: پروردگار زمین امام است. از او پرسیدند که در آن زمان چه اتفاق خواهد افتاد؟ جواب داد: مردم نسبت به نور ماه و آفتاب بی نیاز می شوند و به نور امام اکتفا می کنند.

### آیین بابی

از نهضت شیخیه به سوی نهضت بابی در اواخر نیمه اول قرن نوزدهم پیش می رویم ... باب در خلال آثار خود به مفهوم نور اشاره کرده و تفسیری نیز بر سورة النور قرآن نوشته است. در دو جمله ای که در پی می آید و از فصل نهایی نخستین کتابی است که پس از اعلان ادعایش نگاشته - تفسیر سورة یوسف از قرآن - او خویشتن را ابتدا با نور مندرج در سورة النور و در وهله ثانی با نور ناشی از بوتۀ شعله وری که حضرت موسی در سینا تجربه کرد، همانند می داند:

«... ائی انا المصباح فی المشکوة قد کنت بالله الحق علی الحق مضیناً وانی

انا النار فی النور علی نور الطور فی ارض السورور قد کنت حول النار مخفياً.»

مضمون: (منم آن چراغدانی درون آبگینه که خداوند نورش را فروخته. و منم شعله آن نوری که در کوه سینا بشارت می داد و در کنار آتش مخفی بود.)

حضرت باب در خلال آثار خود به کرات به آیه نور اشاره می فرماید که جهت ضیق وقت به یکی از آنها که در آن تلمیحی به سورة النور قرآن رفته است، اکتفا می شود:

«قل ان هذا نورٌ فوق کل نورٍ... یبدع الله کل نور بامرہ انه هو النور فی ملکوت

السموات و الارض و ما بینهما ینور الله قلوبکم و یثبت اقدامکم بنوره لعلکم

تشکرون.»

مضمون: (بگو این نوری است، فراتر از هر نوری. خدا آفریننده هر نوری است به دستور خود. او است نور زمین و آسمان‌ها و آنچه میان آن دو هست. خداوند به نور خود قلوب شما را منور و اقدامتان را ثابت می‌سازد. کاش که شکرگزار باشید.) (موژان مؤمن: مفهوم نور در ادیان ایرانی)

### آیین بهائی

سرانجام به جایی می‌رسیم که نور با همه عظمت و جلالش با ظهور بهاء الله جهان را به پرتوی از نور خود منور می‌سازد و حضرت بهاء الله با اختیار کردن نام بهاء برای خود، مفهوم نور را به حدّ اعلای تحقق و تجسم خود رساندند.

آنچه از بررسی تاریخ بدشت بر می‌آید، حضرت بهاء الله که در آن موقع به میرزا حسین علی نوری نامیده می‌شدند، در مجمع ۸۱ نفره بدشت در طّی الواح نازل به هر یک از اصحاب نام و لقبی را عنایت می‌فرمودند که توسط میرزا سلیمان نوری قرائت می‌شد و به سمع همگان می‌رسید. خود ایشان نیز با نام بهاء ملقب گردیدند و از آن پس در جامعه بابی به نام جناب بهاء معروف گشتند «اما بعد از اظهار امر مبارک به استناد آن چه در بیان نازل شده، یعنی: «ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیّت اولیه باشد، بهاء الله بوده و هست که کلّ شیء نزد بهاء اولاشیء بوده و هستند.» (بیان، واحد سوم، باب پانزدهم) مؤمنین به ایشان به جای جناب بهاء عنوان حضرت بهاء الله را معمول داشتند. (مقاله جناب محمّد افنان، سفینه عرفان، دفتر ۱۶) متعاقباً پس از واقعه بدشت، حضرت اعلی الواحی را به افتخار یکایک شرکت‌کنندگان آن جمع نازل فرمودند و افراد را با القاب اعطاء شده مورد خطاب قرار دادند.

حتّی قبل از آن نیز در طول تاریخ هزار ساله ادیان، به ظهور موعود الهی با نام بهاء به

زبان‌های مختلف ولی با همین مفهوم بشارت داده شده بود.

از آن جمله، پیروان کریشنا منتظر موعودی بودند که با نام (Vishnu Yash) که در سانسکریت به معنای جلال و بهاء خداوند است ظاهر می‌شود. در آخرین فصل (Shirmad Baghwad) این‌گونه آمده است: «بهاء خداوند (Vishnu Yash) دارای انرژی، ذکاوت و دلاوری عظیمی است ... او نظم و صلح را به جهان باز خواهد گرداند».

یا این‌که یکی از شاگردان بودا از وی می‌پرسد: «چه کسی به ما تعلیم می‌دهد وقتی تو از میان ما رفته‌ای؟» و بودا در پاسخ می‌گوید: «من اولین بودا در روی زمین نبوده‌ام و آخرین نیز نخواهم بود. در زمان موعود، بودای دیگری خواهد آمد ... همان حقایق ابدی که به من آموخته، به شما خواهد آموخت ... او در اصلش بهاء، در غایتش بهاء، در هدفش بهاء و در روح و در حروف نیز بهاء است.» (Sermon of great passing)

جالب اینست که در متون بودایی مخصوصاً در (Amitayus sutra) به طور واضح به Amitabha به عنوان (نور بی‌نهایت وحی)، (نور بیکران) و (منبع حکمت تقوا و بودامنشی) اشاره شده است. هنگامی که بودا از خصوصیات یک پیرو واقعی سخن می‌گوید، اعلام کرد که این بودا بود که با تمام قلبش به یعنی نور بیکران حقیقت Amitabha متکی بود. (جناب فیضی، مقاله اسم اعظم) و یا بسیاری از بشارت‌های دیگر.

«بهاء همان مفهوم نور، جلال، درخشندگی و فروغ را دارد. دیدیم که چگونه شیخ احمد در تفسیر خود بر (بسم الله)، واژه بهاء را با نور شمس یکسان دانست. اکنون بهاء الله با اختیار این واژه، خود را با آن یکی می‌داند. یک وقت او در دادگاهی در شهر عکا حضور یافت. از او خواسته شد که خود را معرفی نماید، جواب داد: اسمم بهاء الله و مسکنم نور. او در این پاسخ البته مسئله‌ای از الهیات را با وجه تسمیه هویت واقعی خود در هم آمیخت، چه که نام او بهاء الله بود و موطنش ناحیه نورا از مازندران ...

بهاء الله حتّی از این پیش تر می رود و واژه (بهاء) و مفهوم آن را با (اسم اعظم الهی) یکی می داند. روایتی است در اسلام که اسم اعظم الهی پوشیده است ولی عظمتش آشکار است. دارندگان اسم اعظم به نیروی این اسم قادر به انجام معجزات هستند. و در تشیع اعتقاد بر اینست که امامان عارف بر اسم اعظم بوده اند. در واقع آنها به دلیل علم بر اسم اعظم دارای قدرتی بوده اند که از آنان بروز می کرد. برای مثال گفته می شود که حضرت علی فرموده است: "... قد اعطانا ربنا عزّ و جلّ علمنا للاسم الاعظم الذی لو شئنا خرقت السموات و الارض و الجنة و النار و نخرج به الی السماء و نهبط به الارض و نغرب و نشرق و ننتهی به الی العرش فنجلس علیه بین یدی الله عزّ و جلّ و یعطینا کلّ شیء حتّی السموات و الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب و البحار و الجنة و النار." مضمون کوتاه: خداوند علم اسم اعظمش را برای ما آشکار ساخته. اگر مایل باشیم با کمک آن علم به آسمان پرواز می کنیم یا به زمین فرو می رویم و حتّی عروج می کنیم تا بر عرش خداوند بنشینیم. او همه چیز را از آسمان و زمین و دریا و جنگل و کوه ها به ما واگذار کرده است.»

(موژان مؤمن: مفهوم نور در ادیان ایرانی)

در دعای سحر مسلمین، دعایی از حضرت امام رضا تلاوت می شود که می فرماید: «اللّهم انی اسئلك من بهائک بابهاه و کل بهائک بهی. اللّهم انی اسئلك ببهائک کله» سپس در قسمتی دیگر از این دعا می خوانیم که «قسم به خداوند که اسم اعظم الهی در این دعا یافت می شود؛ اگر به آن عارف می شدی با تمام شمشیرها می جنگیدی تا به این دعا نائل شوی.» (مضمون)

حتّی فیلسوفان و شاعران نیز به نوبه خود به نام بهاء به عنوان اسم اعظم دست یافته بودند. در زمان یکی از پادشاهان ایران، شاه عباس که هم زمان با ملکه الیزابت اول می باشد، یکی از بزرگ ترین متدینین آن زمان به نام بهاء الدین العاملی از لبنان به ایران رفت و در اصفهان سکنا گزید. وی از هوش خارق العاده برخوردار بود و کتاب های

زیادی در زمینه هنر، علوم، ادبیات و فلسفه نوشته است. داستان‌های زیادی از نبوغ، فضل و دانش منحصر بفرد او نوشته شده است. یکی از بزرگ‌ترین اکتشافات روحانی وی، دستیابی به اسم اعظم بود. به همین علت نام شیخ بهائی را برای خود برگزید. در یکی از تقریرات خود می‌نویسد که اسم اعظم برای بشر ناشناخته است ولی در لیست تمامی اسماء الهی آن مقام اول را دارد که بدون شک در ذهن خود دعای سحر مسلمین را در نظر داشته که با نام بهاء شروع می‌شود.

در توضیحات کتاب مستطاب اقدس در تأیید و تصریح این مطلب آمده است:

«در اسلام حدیثی دال بر این مطلب است که از میان اسماء متعدّد خدا یکی از همه عظیم‌تر است، ولی هویت این اسم تا به حال مستور بود تا آن‌که جمال‌قدم تأیید فرمودند که بهاء، اسم اعظم الهی است. عبارت الله ابهی یکی از شئون اسم اعظم است (یادداشت شماره ۱۳۷) مشتقات کلمه بهاء نیز اسم اعظم محسوب می‌شود.

حضرت ولی‌ام‌الله در توقیعی که حسب الامر مبارک صادر گشته، فرموده‌اند که نام بهاء‌الله، اسم اعظم است و عبارات یا بهاء‌الابهی در مقام استغاثه و الله ابهی در مقام تحیت، هر دو بر نفس مقدّس حضرت بهاء‌الله دلالت دارد. معنی و مقصود از اسم اعظم آن است که جمال‌قدم به اجل و اعظم اسماء الهی مبعوث گشته‌اند، یعنی مقام آن حضرت، مقام مظهر کلی الهی است.» (کتاب مستطاب اقدس و توضیحات، ص ۱۲۶، توضیح ۱۳۷)

«در این جا می‌توان بین دارا بودن اسم اعظم که منشاء قدرت و عظمت مقام امامت است، و دارا بودن خوارنه که هم دلیل قدرت و عظمت مقام پیامبری زرتشت و هم منشاء قدرت و شکوه سلطنت پادشاهان باستانی ایران است شباهت‌هایی مشاهده کرد. بنا بر این بهاء‌الله با اعلان این‌که اسم اعظم الهی بهاء (جلال و شکوه، معادل واژه باستانی خوارنه) است و تخصیص آن نام بر



نفس خویش، مدار ادیان ایرانی را کامل کرده و ما را به اصل وریشه دین ایرانی  
 عودت می دهد.» (موژان مؤمن: مفهوم نور در ادیان ایرانی)

مرور ما در تاریخ تا به این جا تنها مقدمه ای بسیار مختصر بود جهت درک بیشتر و بهتر  
 تفسیر حضرت بهاء الله از آیه نور. اینک با تکیه بر مضامین این تفسیر به بررسی خود  
 ادامه می دهیم.

### تفسیر حضرت بهاء الله از آیه نور

حضرت بهاء الله در ابتدا، سائل را مورد خطاب قرار می دهند که آن چه تاکنون در  
 تفسیر این آیه نوشته شده، حتی معنای یک حرف از حقایق این آیه را اکتفا نمی کند و  
 حضرت ایشان تنها قطره ای از آن را بیان می نمایند:

«ثم اعلم بانّ ما سئلت من آية التوراة التي نزلت على محمد رسول الله من قبل  
 هذه الآية يعجز عن ادراكها العالمون ولو ان ما في علم الله من اقلام و كل ما  
 في القدر لأبحر من المداد و تكتبه اصابع القوة ممّا كان و ما يكون ما ينفد  
 معاني حرف التي نزلت بلسان العزة في هذه الآية المنزلة المباركة ولكن  
 اترشح عليك رشحاً من مقام يم العلم والحكمة.»

(پس بدان از آیه نوری که قبلاً بر حضرت محمد نازل شده سؤال کردی، آیه ای که  
 عالمیان از ادراکش عاجز بودند گرچه آن چه در علم خداست، قلم گردد و هر آن چه در  
 تقدیر است، دریاهایی از جوهر و انگشتان قوت از آن چه بوده و هست بنویسد معنی  
 حتی یک حرف از آن چه از لسان عزت در این آیه مبارکه نازل شده، درک نمی کند ولی  
 من قطره ای از دریای علم و حکمت را بر تو می افشانم.)

سپس مستقیماً ما را به تجلی خدا بر حضرت موسی در کوه حوریب می برند که  
 چگونه پس از رؤیت آتش الهی به انوار حق مهتدی می شود و امر می گردد تا خلق را به

جانب این نور دعوت نماید:

«فلما قضی لموسى اجل الامضاء مدين الانشاء رجع باهله و دخل برية السیناء فى وادى القدس عن يمين بقعة الفردوس على شاطى البقاء اذا سمع النداء عن مكن الاعلى من شطر الهوىة ان يا موسى فانظر ما ذا ترى انى انا الله ربك و رب آبائك اسماعيل و اسحق و يعقوب اذا غطى موسى وجهه من خشية الله العزيز المقتدر القيوم و نودى مرة اخرى عند شاطى بحر العظمة فى قبة الحمراء فارفع يا موسى رأسك فلما رفع راى نوراً توقد و تضئ من شجرة القصوى فى وادى الخضراء اذا امتدى بهداية الكبرى من نار الموقدة من سدره البقا ثم خلع نعلين الهوا و انقطع عن ملك الآخرة و الاولى كل ذلك ما قضى الله له كما انتم فى الالواح تقرئون و بذلك رفع امره و علا ذكره و كان من الذينهم كانوا بانوار النار الى مناهج العدل يتوجهون و هذا ما قضى على موسى ابن عمران فى قبة الزمان ان انتم تعلمون و كذلك شهد فاران الحب عند فاران النار فى حوريب القدس و سيناء القرب ان انتم فى صحائف العدل بعين الله تشهدون.»

پس هنگامی که بنا بر موعد قضای الهی زمان مراجعت موسی به خانواده اش رسید و داخل بیابان سینا در وادی قدس گشت، ندایی از مکن اعلى از شطر الهی شنید که: «ای موسی، نظر کن که چه می بینی! من پروردگار هستم، پروردگار تو و پروردگار پدران تو، اسماعیل، اسحق و یعقوب.» در این هنگام، موسی صورتش را از ترس خداوند پنهان کرد. بار دیگر ندا از ساحل دریای عظمت برخاست: «ای موسی، سرت را بلند کن!» هنگامی که موسی سرش را بلند نمود، نوری را از شجره قصوی مشاهده کرد که می افروزد و می درخشد. پس در این هنگام به واسطه این نور ساطع از درخت بقا به هدایت الهی مهتدی شد و کفش های هوی را بیرون آورد و از آخرت و اولی منقطع شد. این است آنچه خدا بر او گذراند همان گونه که در الواح آن را می خوانید و

بدین گونه امر او بلند شد و ذکر او مرتفع گشت و از کسانی قرار گرفت که به انوار آتش به راه های عدل هدایت گشتند و این است آن چه بر موسی بن عمران در قبه زمان گذشت، اگر بدانید و این چنین نور حب را نزد نور آتش در کوه حوریب قدس و بیابان سینای قرب دید اگر شما به چشم الهی در کتاب های عدل بنگرید.

سپس ما را به تأمل در زمانی فراتر دعوت می نمایند که چگونه حضرت محمد این نور را با چشم درون مشاهده کردند چه که این آتش در درون سینه حضرت مشتعل گشت و ندای خداوند را از درخت انسانی در نهان خود شنید بدون این که آتش را لمس نماید یا مشاهده کند. و چون حضرت محمد اراده می فرماید که این نور الهی درون را بیان نماید، خداوند با نزول این آیه و بدون رؤیت آتش، او را نور آسمان ها و زمین قرار می دهد تا هم حجّتی برای یهود و هم هدایتی برای مسلمین گردد.

به این ترتیب، آشکار می گردد که چگونه این آیه تورات بشارت حضرت موسی به ظهور نور حضرت محمد بود و البته در مقام ظهوریت اشرف و افضل از بشارت دهنده خود می باشد.

سپس حضرت بهاء الله در ادامه تفسیر خود، مصباح، مشکات و زجاج را تأویل می فرمایند:

«فلما كشف حجابات الواحديّة و اشرق انوار الاحديّة في طلعة المحمديّة  
اوقدت نار الهويّة لنفسه في نفسه بنفسه و اشتعلت نار السدرة في صدره اذا  
اخذته شفقات الحبّ و جذبات الشوق من كلّ الجهات و اسمع نداء الله  
عن شجرة الانسان في سرّه بانّه انت الله الملك المهيم العزيز القدوس ...  
فلما اراد محمد رسول الله ان يذكر هذا المقام الاعلى ليعرفهم اسرار الاحديّة  
في شجرة نفسه و يبلغهم استغناؤه عن النار التي تجلت في سيناء الحكم  
على موسى الامر اوحى الله اليه هذه الآية التورية ليكون دليلاً للذنينهم اوتوا

التوریه و هدایة للذینهم كانوا بانوار الهدایة فی سدرة المحمدیة تهتدون و امرالله موسی بان یبشر القوم بهذا السیناء فی هذه البقعة الاحمدیة و یشهد بذلك ما نزل فی الكتاب و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج القوم من الظلمات الی التور فبشرهم بایام الله و هذا ما سطر فی الالواح ان انتم تعلمون و ان الذی یشر الناس بایامه کیف یصل الی مقامه ان انتم تشعرون ثم اعلم بان الموسی بما انس بنار الشجرة فی شاطئ واد الایمن اذا اهتدی بها و كان من الذینهم كانوا فی بقعة المباركة باذن الله یدخلون و ان محمداً من قبل أن یستأنس بشئ او یمسه من نار جعله نوراً لمن فی السموات و الارض و هدی بهذا التور من شاء من خلقه و هذا ما رقم فی الكتاب و انتم فی الفرقان تقرنون اذا فاعرف بان مقام المشکوة فی هذه الآیة نفسه و المصباح قلبه المنیر و الزجاج هیکله القدسیة الذی فیہ اضاء السراج الاحدیة و توقد و یضئ منه التور و به اضاء کل من فی السموات و الارض.»

پس هنگامی که حجاب های واحدیت خرق شد و انوار احدیت در طلعت محمد اشراق کرد، نار الهی لنفسه فی نفسه بنفسه بر افروخت و آتش سدره در سینه اش مشتعل شد. در این هنگام شفقات حبّ و جذبه های شوق از تمام جهات او را فرا گرفت و ندای خداوند را از درخت انسانی در نهان خود شنید که: «به درستی تو خداوند پادشاه مهیمن عزیز قدّوس هستی ...» پس هنگامی که محمد رسول خداوند اراده کرد که این مقام اعلی را ذکر کند تا اسرار احدیه را در شجره نفس خود به مردم بشناساند و بی نیازی خود را از آتشی که در سینای حکم بر موسای امر تجلی کرد نشان دهد، خداوند بر او این آیة تورات را نازل کرد تا دلیلی برای کسانی باشد که تورات بر آنها آورده شده است و هدایتی باشد برای کسانی که به واسطه انوار هدایت در درخت محمدیه هدایت می شوند و خداوند به موسی امر کرد که قوم را به این سینا در این بقعه احمدیه و سدره محمدیه بشارت دهد. آن چه در کتاب نازل شده، به آن

شهادت می‌دهد: «و موسی را با آیات خودمان فرستادیم این‌که بیرون بر قوم را از ظلمات به نور پس آنها را به ایام خدا بشارت ده.» اشاره است به (آیه ۵ از سوره ابراهیم) که خداوند می‌فرماید: «و لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» این است آن‌چه در الواح نازل گشته، اگر بدانید و کسی که مردم را به ایام او بشارت می‌دهد چگونه به مقام او می‌رسد اگر آگاه باشید. پس بدان به این‌که موسی هنگامی که به آتش آن درخت در وادی ایمن نزدیک شد، پس به آن هدایت گردید و به اذن خداوند از داخلین بقعه مبارکه محسوب شد ولی حضرت محمد قبل از این‌که به چیزی نزدیک گردد یا آتشی را لمس نماید، خداوند او را نوری برای آسمان‌ها و زمین قرار داد و به این نور هر کس را که بخواهد هدایت می‌نماید و این است آن‌چه در کتاب قرآن می‌خوانید. پس بدان که مقام مشکات در این آیه مبارکه نفس او، و مصباح، قلب منیر او، و زجاج، هیکل قدسیه اوست که نور احدیت در آن می‌درخشد و با آن تمام آسمان‌ها و زمین روشن می‌شود.

تفسیر حضرت بهاء الله به این‌جا خاتمه نمی‌یابد بلکه ما را زمانی پیش‌تر می‌برند و مطلب را با ظهور حضرت اعلی که در قرآن با نام ظهور پروردگار یا یکی از نشانه‌های پروردگار در پس ابری از نور به آن بشارت داده شده بود، ادامه می‌دهند:

«... و بعد ما اضاء هذا التور في مصباح المحمدية و اوقد على مشكوة الاحمدية و ثم خلق الاحدية في هیکل القدسية امرالله بان يذكر الناس بلقائه في قيامة الاخرى و ييشرهم بمقام قدس محمود في مقر الذي يستجمع فيه ملأ العالمين و ارواح المقرين ... و هذا ما هو الموعود في الواح عز محفوظ في قوله عز سلطانه يوم يأتي ربك او بعض آيات ربك و هذا ما وعدوا به كل في السموات و الارض ... اذا فاعرف مقام الذي اتى بقميص على غمام من التور و كان محمد رسول الله مبشراً بلقائه في يوم الذي يستبشر فيه

## المخلصون.

و بعد از این که خداوند این نور را در مصباح محمد روشن کرد و با مشکات احمد برافروخت و خلق احدیت را در هیكل مقدس تمام کرد، امر نمود به این که مردم را به دیدار او در قیامت آخرت یادآوری نماید و آنها را به مقام قدس محمود در مقزی که اهل عالین و ارواح مقربین در آن جمع هستند، بشارت دهد و این است آن چه در الواح به آن وعده داده شده است: روزی که پروردگار تو یا یکی از نشانه‌های پروردگار تو می‌آید، اشاره به آیه قرآن: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انظُرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» (انعام، آیه ۱۵۸) این است آن چه به آن تمام آسمان‌ها و زمین وعده داده شده‌اند. پس بدان مقام کسی را که با لباس علی و بر ابری از نور می‌آید و محمد به دیدار او در روزی که مخلصین فائز می‌شوند، بشارت می‌دهد.

در ذیل آیه کریمه «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (بقره، آیه ۲۱۰)

ظلل جمع ظلّه و ظلّه سایبان است و غمام ابری سپید، رقیق و نازک است در حالی که سحاب به گروه دیگری از ابرها گفته می‌شود که نقطه مقابل آن است، و «غمام» در اصل از ماده «غم» به معنی پوشیدن چیزی است و این که به ابر، غمام گفته شده است به خاطر آنست که صفحه آسمان را می‌پوشاند و اگر به اندوه، «غم» می‌گوییم نیز از جهت این است که گویی قلب انسان را در پوشش خود قرار می‌دهد. غمام النور به معنای ابرهای نورافشان است. این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که بنی‌اسرائیل در عین این که از سایه ابرها استفاده می‌کردند، نور کافی به خاطر سفیدیشان به آنها می‌رسید، و آسمان تیره و تاریک نبود. ابر در روز بر آنها سایه می‌افکند و از

گرمی آفتاب پناهشان می داد و در شب به صورت عمودی از نور به آنها روشنایی می داد.

و در خاتمه، حضرت بهاء الله تفسیر خود را با بیان ظهور اشد نور با نام خورشید بهاء پایان می دهند. خورشیدی که با آتش وجود ایزد افروخته گشته، به دست های او حفظ گشته، به سبب شدت تابش و درخشش در پس هفتاد هزار حجاب مستور است و تمامی عالم وجود را با سرسوزنی از جلوه و نور خود روشن و منور می سازد:

«و لكن انك انت يا ايها السائل الأمل في تلك الايام التي فيها اشرفت  
شمس العناية عن مشرق الاحديّة و اضائت سراج الهويّة في مشكوة القدسيّة  
لن تشهد هذه الآية الا في هيكل الذي استره الله خلف سرادق العزّة في رفر  
قرب محبوب اما تشهد كيف اوقده الله لنفسه بنار نفسه في مشكوة البقاء و  
حفظه بمصباح القدرة بين الارض و السماء لئلا يهب عليه نسيمات الشريكة و  
ظهر منه التور عن خلف سبعين الف حجاب على قدر سم الابره و استضاء  
منه زجاجات وجود الممكنات بحيث كلهن يحكين عن الله بارئهن فيما  
تجلت عليهن هذه النار الالهية.»

(ولی تو ای سؤال کننده مشتاق، در این ایامی که خورشید عنایت از مشرق احدیت طلوع نمود، چراغ الهی در چراغدان مقدس روشن گشت. این آیه را به جز در هیكل کسی که خداوند او را در پشت پرده های عزت در رفر قرب پنهان داشته، نمی بینی. آیا نمی بینی چگونه او را با چراغ قدرت در بین زمین و آسمان حفظ کرد و او را به جهت خود با آتش وجودش در چراغدان بقا روشن کرد تا نسیم های شرک بر او نوزد؛ و از او نور از پشت هفتاد هزار حجاب به اندازه سر سوزن ظاهر گشت و تمامی حباب های وجود ممکنات نورانی گشت به گونه ای که تمامی آنها از خدا، پروردگارشان حکایت می نمایند به سبب این نار الهی که در آنها تجلی نموده است؟)

صحبت از حجاب نور به میان آمد و لازم شد تا مختصری بر آن گنجانده شود. حجاب‌های متعددی از جمله تقید به اوهام، تقالید، بت‌های درون و بیرون، علمای عصر، ظاهر آیات و ... همیشه انسان را از شناخت مظاهر الهیه منع نموده‌اند؛ ولی نور که روشن است و روشنایی می‌بخشد، چگونه حجاب می‌شود؟

در پاسخ باید گفت که شدت روشنایی و درخشش مانع از دیدن می‌گردد. مانند خورشید که از شدت تابش بدون حائل قابل رؤیت و نظاره نیست. غیب بودن خداوند و مستور ماندن او به سبب شدت ظهور و روشنایی وجود او است. همه جا نور است و همه شاهد وجود او و تسبیح‌گوی او. چنین نوری هر چند ظاهر و هویداست، مهجور و مستور می‌ماند. از یک طرف وی در نهایت تالؤ و تابش است و از طرف دیگر قصور و محدودیت قوه ادراک ما تاب چشم دوختن به این همه درخشندگی را ندارد. یعنی از بس که روشن است و در نورانیت وجود خویش مطلق و بی‌حد است، به چشم محدودنگر و به خرد محدوداندیش در نمی‌آید. و این همان حقیقت ژرفی است که حضرت عبدالبهاء به زیبایی تمام آن را این‌گونه بیان می‌فرمایند:

«پس ملاحظه فرما که آفتاب عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را حجابات بی‌شمار، حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد چه که ضعیف‌البصر را نور آفتاب جهانتاب اعظم نقابست و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۷۰)

بنا بر این حجاب نور به حجاب وجود ما باز می‌گردد. هرچه هست از قصور و محدودیت ماست و به قول حافظ:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز  
به همین دلیل ذات مقدس خداوند با این‌که نور مطلق است و به ذات خویش ظاهر  
است و ظهوربخش و وجودآفرین سایر موجودات، از دیده خرد مستور می‌ماند، مگر



آن که با دیده دل جستجو گردد:

ظهور جمله اشیاء به ضد است	ولی حق را نه «مانند» و نه «ند» است
چون بود ذات حق را شبه و همتا	ندانم تا چگونه دانستند او را
ندارد «ممکن» از «واجب» نمونه	چگونه دانش آخر، چگونه؟
زهی نادان که او خورشید تابان	به نور شمع جویست در بیابان
اگر خورشید بر یک حال بودی	شعاع او به یک منوال بودی
ندانستی کسی کاین پرتو از اوست	نبودی هیچ فرق از مغز تا پوست
جهان، جمله فروغ نور حق دان	حق اندروی ز پیدایستی پنهان
چه نور حق ندارد نقل و تحویل	نیاید اندر او تغییر و تبدیلی
خرد را نیست تاب نور آن روی	برواز بهر او چشم دگر جوی

(التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۲۱، ص ۲۸۸)

با بیانی از حضرت بهاء اللہ از کتاب هفت وادی مطلب را به پایان می بریم:

یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار  
از قطره جان گذشتی و به بحر جانان واصل شدی، اینست مقصودی که طلب  
فرمودی. ان شاء الله به آن فائز شوی در این مدینه (وادی فقر) حجابات نور هم خرق  
می شود و زایل می گردد: «لألجماله حجاب سوی النور و لالوجهه نقاب الالظهور». ای  
عجب که یار چون شمس آشکار و اغیار در طلب زخارف و دینار بلی از شدت ظهور  
پنهان مانده و از کثرت بروز مخفی گشته.

حق عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده  
(آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۳۲)

**یادداشت‌ها:**

۱. قسمت‌هایی از این مقدمه، الهام‌گرفته از مقاله ارزشمند (مفهوم نور در ادیان ایرانی، نوشته مؤژان مؤمن) می‌باشد که بهزاد یزدانی آن را ترجمه نموده است. قسمت‌هایی از مقاله نیز برگزیده شده که عیناً نقل می‌گردد.
۲. خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشانده. از روغن درخت پربرکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری، افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد هر چند آتش بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد، بدان نور راه می‌نماید و برای مردم مثل‌ها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است.